

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و پنجم
دی ۱۴۰۳ شماره ۲۹۸

حکومت اسد فروپاشید و ضد انقلاب تحریر الشام به قدرت رسید

بامداد یکشنبه ۱۸ آذر ۱۴۰۳ برابر با ۸ دسامبر ۲۰۲۴ نیروهای «تحریر الشام» و متحدان شان، از محورهای مختلف وارد دمشق، پایتخت سوریه، شدند و بدون هیچ مقاومتی تمامی شهر را تحت کنترل خود در آوردند. آنها بدون هیچ گونه مقاومتی، کنترل فرودگاه دمشق و ساختمان رادیو و تلویزیون سوریه را به دست گرفتند و سقوط دولت بشار اسد را اعلام کردند. آنچه امروز در سوریه می‌گذرد، «انقلاب» نیست. جوششی از درون جامعه برای آزادی و عدالت اجتماعی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی سوریه نیست. ضدانقلاب است. ضدانقلابی در هیئت اپوزیسیون «شورای ملی و ارتش آزاد سوریه»، «تحریر الشام»، افراد خودفروخته تحت حمایت آمریکا و چندین گروه و سازمان دست‌پخت امپریالیسم و قدرت‌های ارتجاعی منطقه، که همه‌جانبه مورد حمایت‌های مادی و معنوی آمریکا و اسرائیل و ممالک ارتجاعی عربی و رژیم پان‌ترکیست و متجاوز ترکیه قرار دارند و پرور شده‌اند. اهداف سیاسی این اپوزیسیون با خواست‌های رژیم صهیونیستی اسرائیل و آمریکا در منطقه برای استقرار یک نظم جدید در خاورمیانه نیز تطابق دارد:

یکم: امپریالیسم آمریکا برای ادامه سیطره بر جهان و محاصره روسیه و چین و کنترل اروپا از طریق تسلط بر منابع انرژی و مواد اولیه، به آن نیاز دارد که پشت جبهه خویش را تقویت کند و حلقه محاصره رقبای خود را تنگ‌تر نماید. این سیاست راهبردی به آنجا منجر شده است که امپریالیسم آمریکا با پنهان شدن در پشت «حقوق بشر»، حقوق ملت‌ها را به زیر پا می‌گذارد و احترام هیچ‌یک از قوانین بین‌المللی را محفوظ نمی‌دارد. آنها برای نیل به اهداف شان اپوزیسیون‌سازی می‌کنند؛ به آنها پول و تسلیحات ... **ادامه در صفحه ۲**

سخنی پیرامون به قدرت رسیدن تروریست‌های «تحریر الشام» و شادمانی اپوزیسیون پارکابی امپریالیسم

در عرصه سیاست هیچ چیز محصول «اتفاق» نیست، همه چیز نتیجه شناخت از وضعیت موجود و تأثیرگذاری بر مؤلف‌های واقعی و عینی در آن جبهتی است که به تغییر وضع موجود بیانجامد، تا مصالح و منافع یک و یا چند سوی قدرت‌ها را تأمین و تضمین نماید. این قاعده کلی نشان می‌دهد که تغییر و تحولات ژئوپلیتیکی این طور نیست که کشورهای امپریالیستی در پشت درهای بسته نقشه‌ای طرح‌ریزی کنند و آن را عیناً به اجرا بگذارند. عرصه سیاست، زمین کنش و واکنش است، قوانین دیالکتیک در آن عمل می‌کنند، لذا تحولات ژئوپلیتیکی بخشاً تابعی هستند از قوانین طبقاتی و متغیری هستند از دینامیک و پویایی طبقات و اقشار اجتماعی درونی کشورهای تحت سلطه و سلطه‌گرن. برای اینکه دشمن امپریالیستی بتواند سرنوشت جامعه و کشوری را در دست خود بگیرد و منافع خود را بر مصالح ملی آن کشور مسلط سازد، باید طبیعتاً از تاریخ و فرهنگ آن کشور، از موقعیت و وضعیت اجتماعی آن کشور، از درجه رضایت و یا ناراضی مردم، از آمادگی آحاد آن کشور در امر مقاومت و یا تسلیم و وادادگی در قبال تعرضات خارجی شناخت داشته باشد. اما این به این معنی نیست که دشمن خارجی با شناخت از مقتضیات و الزامات آن می‌تواند و قادر است که به سهولت سلطه خود را بر آن کشور حاکم سازد. تاریخ نشان داده است که تسلط دشمن امری است نادر و گذرا. هیچ کشوری سلطه بیگانه را نمی‌پذیرد و سرانجام علیه آن به پا خواهد خاست و دیر یا زود استقلال سیاسی خود را باز خواهد یافت. نمونه‌های تاریخی آن را ما در هندوستان علیه استعمار بریتانیای کبیر دیدیم که زمانی خورشید در مستعمرات آن غروب نمی‌کرد؛ چین با انقلاب خود از زیر سلطه ژاپن و انگلستان به‌درآمد، انقلاب الجزایر به سلطه استعماری فرانسه پایان داد و سرانجام انقلاب پنجاه و هفت ایران، که در ماهیت خود یک انقلاب دموکراتیک و ضدامپریالیستی بود، توانست با سرنگونی شاه و دربار، این عامل امپریالیسم آمریکا در منطقه، کشور ما به استقلال سیاسی نایل آید، و این با اهمیت‌ترین دست‌آورد انقلاب بود، اگرچه در همان ابتدا ارتجاع روحانیت قدرت را توانست در دست خود قبضه کند و راه ادامه انقلاب را به انسداد بکشد، لذا قدرت‌گیری روحانیت از اهمیت این دست‌آورد تاریخی نمی‌کاهد. از اینرو مبارزه علیه ارتجاع و نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران باید همواره با توجه به حفظ و تأمین این دست‌آورد بزرگ انقلاب پیش رود. امر استقلال کشور و نه فقط برای ما ایرانیان، بلکه برای همه آن کشورها و جوامعی که برای کسب و حفظ عزت و شکوه ملی خود با دشمنان شان می‌رزمند، امریست حیاتی؛ و این مشمول مبارزات آزادی‌بخش فلسطین، سوریه، یمن، لیبی، عراق و دیگر کشورها نیز می‌شود. لذا تحولات غرب آسیا را باید در چارچوب چنین تحلیلی مورد بررسی و تبیین قرار داد.

آنچه را که امروز در منطقه غرب آسیا شاهد هستیم، از این قاعده مستثنی نیست. منطقه غرب آسیا از دیرباز به جهت ویژگی جغرافیای سیاسی محل تلاقی و تعارض منافع امپریالیست‌ها بوده است. در طول سده‌ها و دهه‌های گذشته خواست کشورهای استعماری و امپریالیستی همواره تسلط و سیطره بر این منطقه بوده است که بسیاری از ناامنی‌ها، جنگ‌های منطقه‌ای در غرب آسیا منشأ گرفته از همین ظهور و بروز و دخالت کشورهای امپریالیستی بوده است. «آیزنهاور» در طی یک سخنرانی به اهمیت منطقه غرب آسیا چنین اشاره می‌کند: «بروید و تحقیق و مطالعه کنید تا به آنچه می‌گویم برسید [...] منطقه غرب آسیا، مهم‌ترین منطقه جهان و ایران مهم‌ترین کشور این منطقه است، چرا که در چهار راه جهان قرار دارد». ما اگر اهمیت ژئوپلیتیک این منطقه را دریابیم، آنگاه فهم این مسأله چندان دشوار نیست که به دلیل شرایط خاص منطقه غرب آسیا و علی‌الخصوص مداخلات امپریالیستی در آن و ناامن‌سازی این منطقه، کشورهایی و یا نیروهای از درون این منطقه ظهور و بروز می‌یابند و در جهت خلاف اهداف و سیاست‌های امپریالیسم عمل می‌کنند، مانند سوریه، یمن، لبنان و جنبش مقاومت «حزب‌الله» و دیگر اعضای منتسب به «محور مقاومت». روشن است که ایستادگی این کشورها و نیروهای نافرمان و سلطه‌گرن در قبال امپریالیسم می‌تواند گاه به منافع امپریالیسم و صهیونیسم زبان‌های جدی وارد آورد و گاه اینکه در این تقابل و جنگ نابرابر ولی مشروع، آسیب‌های جدی نیز ببیند و تضعیف شود. اگرچه راه و مسیر مبارزه همیشه ناهموار، سخت، گاه به نظر صعب‌العبور می‌نماید، ولی تجربه تاریخی گواه بر این دارد که مقاومت و مبارزات توده‌ها به منظور احقاق حقوق و تأمین منافع و مصالح ملی شان سرانجامی جز پیروزی محتوم ندارد. پیروزی از مسیر همین شکست‌ها و ناکامی‌ها می‌گذرد. آنچه که امروز ما در غزه، لبنان و سوریه شاهد هستیم، در بُعد تاریخی آن چیزی نیست جز فراز و فرود پیروزی، ایستادگی و مقاومت در میدان نبرد رهای‌بخش خلق‌های این منطقه از زیر سلطه امپریالیسم و صهیونیسم.

سیر تحولات منطقه غرب آسیا در طول ۱۴ ماه گذشته، که با جنگ غزه و کشتار بی‌سابقه مردم بی‌پناه و بی‌گناه فلسطینیان توسط اسرائیل آغاز شد، به لبنان و اکنون به اشغال سوریه توسط تروریست‌های «داعشی» و «جبهه‌النصره» در طی دو هفته گذشته رسیده است. این تحولات، که با سرعت عجیبی در حال رخ دادن هستند، واکنش‌هایی را موجب شد که می‌توان آنها را به طور کلی به دو بخش عمده تقسیم کرد: یک بخش جبهه ضدصهیونیستی و ضدامپریالیستی ملل منطقه است که مقاومت و ایستادگی در برابر دشمنان خود را یک فضیلت و یک اصل بنیانی می‌بیند که تابع تغییر دولت‌ها و سیاست‌ها نیست و آنطور که تاکنون نشان داده است، متغیری از مؤلفه‌های قدرت نبوده و نمی‌تواند باشد. یعنی با رفتن و آمدن دولت‌ها و با تغییر معادلات جهانی از بین نمی‌رود، اگرچه از آن بی‌تأثیر نیست. کافی است به صورت گذرا به تاریخ جنبش‌های رهای‌بخش ملل منطقه نگاهی انداخت، تا متوجه شد که امر «مقاومت» همواره آن عنصر ثابت و لایتغیر در طول ده‌ها بوده است.

که البته اشاره به آن از حوصله این مقاله خارج است. ... **ادامه در صفحه ۳**

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

حکومت اسد... دنباله از صفحه ۱

می‌دهند، برایشان پوشش تبلیغاتی و «کارزارهای حقوق بشری» به راه می‌اندازند. از آنها دست‌درازشده سیاست‌امپریالیستی می‌سازند که ما اکنون در سوریه شاهدش هستیم و در ایران نیز اپوزیسیون مشابهی نظیر «فرقه مجاهدین رجوی» و ناسیونال‌شونیست‌های تجزیه‌طلب کرد، بلوچ و عرب و چپ‌های پارکابی امپریالیسم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را داریم. هدف آنها از این اپوزیسیون‌سازی، که با فشار مالی و سیاسی و تبلیغاتی توسط مشتی گرداننده خودفروش ایجاد می‌شود، خرابکاری و تجزیه‌طلبی در درون ممالکی است که در متن سیاست راهبردی آمریکا مناسب تشخیص داده می‌شوند. «ارتش آزاد سوریه» و یا «تحریرالشام» عکس‌برگردان «ارتش آزادی ایران» است که «سازمان مجاهدین رجوی» هم رئیس‌جمهورش را از قبل تعیین کرده است و هم ارتش «آزادی بخش» اش را. ما می‌بینیم که تلاش امپریالیست‌ها و محاصره اقتصادی و بمباران مداوم زیرساخت‌های این کشور سرانجام فاجعه آفریده است. امپریالیسم آمریکا، اسرائیل صهیونیسم و ترکیه هدف‌مندانه رژیم بشار اسد را سرنگون کردند و گروه آدم‌خواری را بر سر کار آورده‌اند که هدف‌شان قتل‌عام مردم سوریه است، ویران‌سازی زیرساخت‌های این کشور و پاره پاره کردن بدنه کشوری که توسط مردم این کشور ساخته شده است. گفته می‌شود که «الجولانی» خواهان استقرار یک حکومت ملی در سوریه است، امری که اگر صحت هم داشته باشد، به هیچ‌وجه به مذاق اسرائیل، آمریکا و ترکیه، که هدف‌شان تجزیه این کشور است، خوش نخواهد آمد. گفته می‌شود که او حتی خواهان برقراری روابط استراتژیک با ایران است، که اگر واقعیت هم داشته باشد، امنیت ایران از سوی سوریه حفظ خواهد شد، امری که قطعاً با مخالفت آمریکا، اسرائیل و ترکیه روبرو خواهد شد. «بشار اسد» می‌پنداشت که اگر بدون مقاومت تسلیم شود، ارتش و دستگاه دولتی در سوریه دست‌نخورده باقی خواهد ماند؛ امری که اتفاق نیفتاد و به سرعت برق و باد - برخلاف تمام قوانین بین‌المللی - مناطق نظامی کشور مورد حمله سبانه صهیونیست‌ها قرار گرفت؛ قصر «اسد» و بانک‌ها به تاراج رفتند. «کاین هنوز از نتایج سحر است / باش تا صبح دولت بدمد».

دوم: استعمارگران متجاوز غرب بیش از ۱۴ سال ملت سوریه را تحت ضدانسانی‌ترین تحریمات اقتصادی و تجاوز تروریستی قراردادند و سقوط و تلاشی رژیم جمهوری عربی سوریه، تحت رهبری «بشار اسد» مولود چنین سیاست تبهکارانه‌ای است که در جهت مصالح صهیونیسم اسرائیل، آمریکا و متحدین‌شان، نظیر حکومت ترکیه صورت گرفته است. هدف راهبردی امپریالیسم غرب در ارتباط کامل با تحولات ناتو در اوکراین و در کادر حفظ مصالح اسرائیل در خاورمیانه است که با خالی شدن پشت جبهه ایران تجاوز نظامی احتمالی به کشور ما سهل‌تر متحقق می‌گردد.

دولت‌های غربی به ویژه آمریکا در جهت این مصلحت حرکت کرده‌اند و نه در جهت برقراری

آزادی و دموکراسی، که مردم سوریه مستحق آن هستند. نیویورک تایمز ۲۱ ژوئن خبر داد که افسران سازمان جاسوسی آمریکا در جنوب ترکیه به سازماندهی فراریان و خودفروختگان سوری می‌پردازند و عربستان سعودی نیز حقوق ماهیانه «ارتش آزاد سوریه» را تأمین می‌کند. اسناد معتبر دیگر حاکیست که دولت متجاوز و نژادپرست اسرائیل نیز از طرق مختلف به «اپوزیسیون سوریه» و ارتش آزاد سوریه یاری می‌رساند حتی امکانات درمانی و لجستیکی و اطلاعاتی در اختیارشان قرار داده است.

ترکیه در این میان نقش موزیانه و رویه‌صفتانه‌ای ایفا کرده است. یکی از اهداف آنها تجزیه بخش کردنشین عراق و اعمال سلطه بر آن است؛ به آن نشان که بمثابة یک نیروی مهاجم و تجاوزگر ۳۰ کیلومتر وارد شمال سوریه شده است. این کشور همزمان که به ظاهر از فلسطین حمایت می‌کرد، گام به گام در عمل شرایط را به نفع اسرائیل و سازماندهی سرنگونی حکومت سوریه، برای تجزیه این کشور آماده کرد، تا با دریافت میلیاردها دلار از غرب، هم به وضعیت بحرانی‌زده داخلی‌اش سر و سامان دهد و هم بخشی از خاک سوریه را به الحاق ترکیه در آورد، زیرا که یکی از اهداف آنها تجزیه بخش کردنشین عراق و اعمال سلطه بر آن است. امروز تمام رسانه‌های امپریالیستی با امکانات سرسام‌آورشان عزم‌شان را جزم کرده‌اند، تا سناریوی لیبی و سوریه را برای سرنگونی و تجزیه ایران فراهم سازند. نیروهائی که چشم بر این همه واقعیات می‌بندند و اراجیف آمریکا و اسرائیل را در خصوص «انقلاب» سوریه تکرار می‌کنند، یا مشتی جاهل و نادان هستند و یا مزدوران جیره‌خوار امپریالیست در ایران. امپریالیست‌ها در پی آن هستند که در سوریه رژیم گماشته و گوش به فرمان پنتاگون بر مسند قدرت بنشینند که دشمن فلسطین، لبنان و ایران و همسو با منافع و سیاست راهبردی اسرائیل باشد.

همانطور که اشاره کردیم سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا حفظ هژمونی بلامنازع خویش در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و کنترل کامل منابع نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی است که کشور چین نیازمند آن است. چنین سیاستی برای مهار چین و به شکست کشاندن پروژه نظم جدید چند قطبی جهانی از نان شب هم برای انحصارات مالی آمریکا واجب‌تر است. «شورای ملی سوریه» و «ارتش آزاد» آن و «تحریرالشام»، ابزاری هستند در دست آمریکا و نوکرانشان برای تحقق چنین هدف شوم و سیاهی در منطقه.

سوم: پرسش مهم این است؛ چرا رژیم سوریه و «بشار اسد» و حامیان او برخلاف گذشته مقاومت نکردند؟ گزارشات پراکنده‌ای که منتشر شده است، حکایت از آن دارد که پس از اعلام آتش‌بس میان «حزب‌الله» و اسرائیل، حمله به سوریه در دستور کار قرار گرفت و اسرائیل آشکارا «بشار اسد» را به ترور تهدید کرده بود. اقدامات تروریستی و رعب‌آور ارتش اسرائیل در سوریه، ترور «سردار محمدرضا زاهدی»، فرمانده سپاه لبنان، حمله به بخش کنسولی سفارت ایران در دمشق در ۱۳ فروردین ۱۴۰۳ و در پی آن عملیات «وعده صادق-۱» ایران، ترور «سردار عباس

نیلفروشان»، فرمانده بعدی این سپاه در ۶ مهر ۱۴۰۳ در بمباران بیروت و ترور تمام فرماندهان «یگان رضوان» در جلسه این یگان و همچنین «حسن نصرالله»، دبیرکل «حزب‌الله» نیز از جمله اقدامات رعب‌انگیز رژیم صهیونیستی اسرائیل بشمار می‌آیند. و در ادامه ترور دبیرکل مقاومت لبنان و فرمانده سپاه لبنان، نیروهای مسلح ایران عملیات «وعده صادق-۲» را در انتقام از خون این دو فرمانده و همچنین «اسماعیل هنیه»، رئیس دفتر سیاسی «حماس» در روز ۱۰ مهر (۱ اکتبر) اجرایی کردند. با این وجود روز ۱۲ مهر (۳ اکتبر) «سید هاشم صفی‌الدین» به همراه جمعی از فرماندهان عالی‌رتبه «حزب‌الله» ترور شدند. گفته می‌شود در وقایع آن روز تلاش شد فرماندهان ایرانی نیز ترور شوند. این وقایع برای «اسد» روشن ساخت اگر تصمیمی برای ترور وی گرفته شود، اجرایی خواهد شد و حمله نظامی بزرگی نیز در پی آن رخ خواهد داد. محاسبات «اسد» بر این مبنا بود که علاوه بر کشته‌شدن وی، نظام بر اثر فشار مخالفان و حمله خارجی ساقط خواهد شد و جنگ تبدیل خواهد شد به بهانه‌ای برای تخریب بیش از پیش کشورش. از طرفی تحریمات کمرشکن و رشد نارضایتی عمومی و از هم گسیخته شدن پیوند رهبری با مردم و از طرف دیگر کاهش حضور نیروهای ایران و روسیه در سوریه بخاطر مشکلات داخلی‌شان مجموعه عواملی بودند که سبب گشتند حکومت سوریه بیش از این نتواند مقاومت کند. اواخر تابستان سال ۲۰۱۸ میلادی، سران روسیه و ترکیه در «سوچی» روسیه به توافقی دست یافته بودند که مطابق آن ترکیه وعده داد بود، بدون خونریزی، تروریست‌های مستقر در این منطقه را خارج و یا خلع سلاح نماید، امری که هرگز روی نداد و تروریست‌ها در این منطقه، توسط ترکیه و سازمان‌های اطلاعاتی اسرائیلی و آمریکایی آموزش دیدند و خود را برای حمله نهایی آماده کردند.

چهارم: سقوط رژیم سوریه موجب تشدید تضادهای درونی رژیم ایران شده است. مقامات جمهوری اسلامی در رابطه با سرنگونی رژیم «اسد» تا بعد از ظهر روز ۱۸ آذر هیچ واکنشی از خود نشان ندادند. وزارت امور خارجه ایران عصر یکشنبه بیانه‌ای را منتشر کرد و سقوط رژیم «اسد» را «تحولات اخیر سوریه» و «دوره‌ای خطیر در تاریخ سوریه» خواند. در این بیانه آمده است: «با توجه به تحولات اخیر در سوریه، ضمن یادآوری موضع اصولی ایران مبنی بر احترام به وحدت، حاکمیت ملی و تمامیت سرزمینی سوریه، تأکید می‌کند که تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیری در مورد آینده سوریه تنها بر عهده مردم این کشور، بدون مداخله مخرب یا تحمیل خارجی است».

دولت ایران در این بیانه اظهار داشت که حکومت ایران «از ساز و کارهای بین‌المللی با محوریت قطعنامه ۲۲۵۴ سازمان ملل متحد، برای پیگیری روند سیاسی در سوریه همچون گذشته حمایت کرده و به تعامل سازنده با سازمان ملل متحد در این زمینه ادامه می‌دهد». همچنین اشاره شده است که تصمیم‌گیری در مورد آینده سوریه به «پایان هرچه سریع‌تر درگیری‌های نظامی، ممانعت از اقدامات تروریستی و شروع ... ادامه در صفحه ۳

حکومت اسد... دنباله از صفحه ۲

گفتگوهای ملی با مشارکت همه طیف‌های تشکیل‌دهنده جامعه سوریه جهت تشکیل حاکمیت فراگیر، که نماینده همه مردم سوریه باشد» وابسته است.

وزارت خارجه جمهوری اسلامی بدون اشاره به نام «بشار اسد» و سرنوشت او و همچنین موضع‌گیری در قبال شورشیان اسلام‌گرای سوریه، روابط بین دو «ملت» را پیش کشید و افزود:

«جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر جایگاه سوریه به عنوان کشوری مهم و تاثیرگذار در منطقه غرب آسیا، از هیچ کوششی برای کمک به استقرار امنیت و ثبات در سوریه دریغ نخواهد کرد و بدین منظور به رایزنی‌های خود با همه طرف‌های اثرگذار به ویژه در منطقه ادامه خواهد داد و ضمن رصد دقیق تحولات سوریه و منطقه و با در نظر گرفتن رفتار و عملکردهای بازیگران موثر در صحنه سیاسی و امنیتی سوریه، رویکردها و مواضع متناسب را اتخاذ خواهد کرد». این بیانیه وزارت امور خارجه ایران، سند بی‌عملی، مماشات، بزدلی و پیامی است به دولت «ترامپ» که به زودی به کاخ سفید ورود می‌کند. برخی کارشناسان همچنین به پیش‌بینی ناپذیری ناشی از تغییر سیاست‌های ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری «ترامپ» اشاره می‌کنند. برای مثال، گفته می‌شود که ترکیه از حمله اخیر شورشیان حمایت کرده است، تا موقعیت خود را پیش از آغاز ریاست جمهوری «ترامپ» تقویت کند و مذاکراتی مطلوب‌تر با ایالات متحده و روسیه داشته باشد. در میان هواداران «ترامپ» هم جناحی وجود دارد که به دنبال سیاستی تهاجمی در خاورمیانه با رویکرد طرفداری از اسرائیل و ضد ایران است و هم جناحی که طرفدار انزوای و خروج ایالات متحده است. هنوز مشخص نیست که «ترامپ» مداخله عمیق‌تر ایالات متحده برای هدف قرار دادن ایران را دنبال می‌کند یا خروج سریع‌تر آمریکا را که در آن بازیگران منطقه‌ای باید خودشان مناقشات‌شان را حل کنند.

پنجم: در پایان، سقوط رژیم سوریه می‌تواند نقطه عطف پیروزی و عروج جناح غرب‌گرای بورژوازی ایران، معروف به «اصلاح‌طلب» باشد که مدتی پیش توسط رئیس‌جمهورش، «مسعود پزشکیان» برای کاخ سفید پیام دوستی صادر کرده است و گفت بود که «ما را آدم حساب کنید، آقایان!!»

این تازه آغاز تشدید تضادهای درونی نظام خواهد بود. بیش از ۸۰۰ بمباران هوایی در جنوب دمشق در طول ۱۰ سال اخیر توسط اسرائیل، ترور افسران رژیم ایران و سکوت روسیه در این مورد، تحریمات اقتصادی مرگ‌آور سوریه، عملیات تروریستی جریان‌ات اسلامی، تحت رهبری ترکیه و غرب و مخالفت عمومی در ایران برای حضور حکومت در سوریه و سیاست نئولیبرالی و ضدکارگری در خلال چهار دهه اخیر اینها همه دیگر رمقی برای رژیم جمهوری اسلامی ایران باقی نگذاشته است و بیش از این در ماهیت‌اش نبود تا در قبال متحد خود، سوریه، واکنش نشان دهد. اما مدافعان رژیم جمهوری اسلامی علل فروپاشی نظامی سوریه را به گردن «بشار اسد»

و عدم تمایل وی به مقاومت در مقابل تروریست‌ها می‌اندازند.

ما بارها تأکید کرده‌ایم که مبارزه مردم سوریه برای آزادی و عدالت اجتماعی بدون پیوند با مبارزه ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی بی‌معناست و ره به جایی نخواهد بُرد. این امر در مورد کشور ما، ایران، نیز صادق است و چشم‌پوشی از مبارزه ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی و بدون اتکاء به توده مردم و تأمین آزادی‌های سیاسی - اجتماعی و نیز تأمین معیشت ملت سرانجام به فاجعه منجر خواهد شد.

در دولت «بشار اسد»، انتخابات دموکراتیک، احزاب، فعالیت سیاسی و پارلمان، هیچ کدام واقعی نبودند. با اینکه شکل حکومت «جمهوری» بود، اما اثری جدی از نظر و رأی جمهور در حکومت نبود. او کل حکومت را به «حزب بعث» محدود کرد و کل حکومت و «حزب بعث» هم به شخص «بشار اسد» محدود شد. «بشار اسد» بعد از سرکوب اعتراضات و مقابله با تروریست‌ها، که توسط امپریالیست‌ها سازماندهی شده بودند، و پس از پایان جنگ داخلی به آشتی داخلی اقدام نکرد و روند حکمرانی اشتباه خود را ادامه داد. او وعده‌های اصلاحات سیاسی را فراموش کرد و به کناری نهاد. اقتصاد کشور در اثر تحریم و غارت نفت این کشور توسط امپریالیسم آمریکا درهم شکسته شد و اثرات رفم‌های نئولیبرالی در چند دهه اخیر فشار را بر جامعه مضاعف کرده بود.

برندگان خارجی سقوط «اسد» را می‌توان اینگونه نام برد: ترکیه و شخص «اردوغان»، اسرائیل، قطر، آمریکا، «ترامپ» و کشورهای جنوب خلیج فارس.

سوریه مرکز همکاری ایران و روسیه در به چالش کشیدن نظم تک‌قطبی بود. همزمان با افزایش اعتراضات غربی به همکاری نظامی میان چین، روسیه، ایران و کره شمالی، «ترامپ» نیز اعضای «بریکس» را در خصوص جایگزینی دلار تهدید کرد. با از دست رفتن سوریه، جدیت غرب در حمله به مرکز این همکاری‌ها آشکار شد. تحولات سوریه هنوز در آغاز کار است. جنگ داخلی و هرج و مرج کشور را فرا خواهد گرفت. تحولات سوریه، نقش قدرت‌های امپریالیستی در سرنوشتی ویران کردن کشور، درس‌های فراوانی برای مردم ایران دارد، تا به مبارزه‌شان برای تحولات اقتصادی و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و مقابله با هرگونه مداخله خارجی ادامه دهند. *

سخنی پیرامون... دنباله از صفحه ۱

اشغال سوریه و تحولات منطقه غرب آسیا ممکن است قدرت مقاومت را تا حدودی تضعیف کرده باشد، ولی هیچگاه نمی‌تواند عزم آنها را برای حفظ و تداوم مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و صهیونیسم به محاق بکشد. اشغال سوریه موجب خواهد شد تا هسته‌های مقاومت در این کشور شکل بگیرند و با هسته‌های مقاومت در لبنان، فلسطین، عراق و یمن پیوند بخورند. آنچه که این ملل را به هم پیوند می‌دهد سرنوشت مشترک آنان و دشمنان واحد آنان است و نه «ایمان الهی» آنها آنگونه که «سید علی خامنه‌ای» رهبر جمهوری اسلامی ادعا می‌کند. در این سرزمین‌ها ما با تکرر قومی، اتنیکی و مذهبی روبرو هستیم و آنچه که در این تکرر مولود وحدت است، به

یقین «دین» نیست، بلکه خاستگاه ملی مللی است که می‌خواهد در سرزمین خود آزاد باشد و در کنار هم در صلح و آرامش زندگی کند. همبستگی خلق‌ها مولود همسرنوشتی آنهاست و تنها و تنها به دست خود آنها تعیین می‌شود. در این پیوند عمیق تاریخی خلق‌ها و ملل منطقه هیچگاه تعلقات قومیتی، تکرر اتنیکی و دینی و مذهبی عامل طبیعی تفرقه و دشمنی میان آنها نبوده است. استعمارگران و امپریالیست‌ها همواره از آن ابزاری ساختند برای ایجاد نفاق و دشمنی بین ملت‌ها و اقوام منطقه.

اما بخش دیگر با اشغال سوریه پایان نیم قرن دیکتاتوری «اسد» (پدر و پسر) را به فال نیک می‌گیرد و خود را در شادی اقلیتی از اپوزیسیون و مردم سوریه از نوع اپوزیسیون «زن زندگی آزادی» شریک می‌داند و امید دارد تا از دل سوریه اشغال شده امروز، «سوریه آزاد» فردا بیرون آید. این بخش تحولات جاری در سوریه را در امتداد «انقلاب» ناتمام ۲۰۱۱ سوریه مورد تبیین قرار می‌دهد، بی‌آنکه برای عوامل خارجی دخیل در فروپاشی و اشغال سوریه اهمیتی قائل شود. حمایت امروز این بخش از «تحریر الشام» در امتداد حمایت درروز آنها از «القاعده و داعش» است. این بخش دربرگیرنده بسیاری از سازمان‌ها و احزاب و عناصر «چپ» ایرانی است، در کنار سازمان مجاهدین (فرقه رجوی)، سلطنت‌طلبان، رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته خارج‌نشین از نوع «ایران اینترنشنال»، «ادیو فردا»، «صدای آمریکا»، «بی‌بی‌سی» و ده‌ها رسانه بی‌نام و نشان دیگر و به یک کلام می‌توان گفت غالب اپوزیسیونی که در ذیل غائله «زن زندگی آزادی» و احزاب تجزیه طلب گرد، بلوچ، عرب و آذری جمع شده بودند. حتی بخش‌هایی از نئولیبرال‌های درون حاکمیتی ایران، که هر دو جناح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب را شامل می‌گردد، نیز می‌کوشند تا از دل این شکست‌ها و اشغالگری‌ها در سطح منطقه زمینه عملی تسلیم در قبال امپریالیسم و صهیونیسم را فراهم آورند و در این سیاست فرصت‌سازی چه بسا به نظر می‌رسد که با فرصت‌سوزی‌های عاملانده بر سیاست خارجی ایران در منطقه تأثیر بگذارند و سرنوشت تحولات منطقه را به زیان ایران به سود امپریالیسم رقم بزنند. مواضع این بخش در قبال مسائل امنیت منطقه در انطباق کامل قرار دارد با مواضع غرب و صهیونیسم. لذا ما با بخش بزرگی از اپوزیسیون خارج از کشور روبروئیم که در تحلیل نهائی در کنار بخشی از جناح درون حاکمیت ایستاده است که راه سازش و تسلیم را در قبال غرب برگزیده است. راه سازش، راه تسلیم و رضا، راه احیای رابطه سلطه و تابعیت از امپریالیسم و مستقر کردن این سلطه بر تمام امور کشور در کنار تشدید عاملانده نارضایتی عموم مردم می‌تواند در عین حال از راه ضربه وارد آوردن، آسیب رسانیدن و تضعیف مبارزات خلق‌های منطقه علیه امپریالیسم و صهیونیسم بگذرد. بی‌دلیل نیست که سقوط دمشق توانسته است موقتاً معادلات قدرت را در منطقه به سود امپریالیسم و صهیونیسم تغییر دهد و به تعبیری به جسد اپوزیسیون وابسته جانی تازه بخشد.

بخشی از اپوزیسیون «چپ» شادی مردم سوریه را با شادی مردم ایران در پیروزی انقلاب بهمن هم‌جنس و هم‌سنخ می‌بیند. این قیاس مع‌الفارق چیزی نیست جز به ابتدال کشاندن انقلاب پر شکوه بهمن ۵۷. انقلاب ایران، انقلابی بود توده‌ای که همه اقشار و طبقات اجتماعی در آن شرکت داشتند و همگی خواستار سرنوشتی رژیم شاه و خروج امپریالیسم آمریکا ... **ادامه در صفحه ۵**

بر چه اصولی... دنباله از صفحه ۸

بر زمینه «امپریالیسم سرمایه‌داری» ارزیابی نمودند و در همان بیانیه با وضوح کامل «جنبه اشغال‌گرانه، امپریالیستی، غارت‌گرانه و برده‌کشی» جنگ را هشدار دادند. آنها معتقد بودند جنگی که در پیش است، در واقع جنگ «هننگان» است برای بلعیدن «میهن‌های دیگران». بدیهی است که چنین جنگی را نمی‌شد با هیچ بهانه‌ای در مورد «فلان یا بهمان خلق» توجیه کرد.

سوم: جنگ امپریالیستی جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴ صحت پیش‌بینی «لنین» و بلشویک‌ها را کاملاً به اثبات رسانید و حقانیت تئوری آنها را محرز ساخت و از سوی دیگر همان جنگ، در عمل، ارتداد و ورشکستگی کامل پیشوایان انترناسیونال دوم را کاملاً عیان ساخت، آنان یکسره تصمیمات «کنگره بال» را به فراموشی سپردند و به مشاطه‌گران بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. بلشویک‌ها معتقد بودند این جنگ ماهیتاً، چه از جانب روسیه، چه از جانب فرانسه، انگلیس، آلمان، اتریش و غیره، جنگی است امپریالیستی، چرا که رژیم‌های حاکم بر این کشورها دیگر کاملاً به رژیم‌های ارتجاعی و امپریالیستی بدل شده‌اند، چرا که سیاست حاکم بر جنگ سیاستی امپریالیستی است (جنگ نیز ادامه سیاست با وسایل دیگر است)، چرا که انگیزه‌های جنگ، انگیزه‌های امپریالیستی است و بالاخره این جنگ، جنگی کاملاً در خدمت سرمایه مالی بین‌المللی، جنگی به منظور تجدید تقسیم غارت و استثمار مستعمرات - یعنی ادامه «سیاست» غارت و استثمار مستعمرات و ادامه «سیاست» دفاع از منافع سرمایه مالی و غیره، این جنگ در واقع به تعبیر «لنین» جنگی بود میان دو گروه «ستمگر و غارت‌گر و بر سر چگونگی تقسیم غنایم»، در واقع کلیه کشورهایی که از آنها نام بردیم، به قدری جنبه ارتجاعی به خود گرفته و به قدری برای سلطه بر جهان به تکاپو افتاده بودند، که هر جنگی از جانب آنان بدون شبهه می‌توانست جنگی ارتجاعی و غیرعادلانه باشد. و در چنین جنگ‌هایی بود که بلشویک‌ها می‌گفتند: سوسیال دموکرات‌ها باید خواستار شکست دولت «خود» باشند و چنانچه قیام به منظور جلوگیری از جنگ به موفقیت نینجامد، از این شکست برای قیام انقلابی استفاده نمایند.

بنابر این تا آنجا که به ماهیت این رژیم‌ها مربوط می‌شود، تا آنجا که به سیاست حاکم بر جنگ مربوط می‌شود، و تا آنجا که به انگیزه‌های جنگ مربوط می‌شود، این جنگ (جنگ اول جهانی) جنگی بود امپریالیستی، که چنانچه سایر عوامل (عامل عینی یعنی اعتلای واقعی انقلابی و عامل ذهنی یعنی وجود حزب بزرگ و مورد اعتماد بلشویک) آماده می‌بود، سوسیال دموکرات‌ها بایستی بدون درنگ به جنگی داخلی برای سرنگونی بورژوازی «خود» دست می‌آزیدند، در چنین جنگی بدون تردید «دفاع از میهن» مضمونی خائنه دارد که او را با سوسیالیسم هیچگونه پیوندی نیست. در چنین جنگی از نظر بلشویک‌ها «دفاع از میهن» با سرنگونی بی‌چون و چرای حکومت «تزار» ملازمه دارد و در حکم «کمترین بلا» است. زیرا هیچ کمونیستی نمی‌تواند از غارت جهان، ادامه استعمار، تجاوز به کشور دیگری و نقض حقوق آنها، غارت مواد اولیه و ثروت‌های رو و زیرزمینی آنها، استثمار و به برده کشیدن ملت‌ها تحت نام «دفاع از میهن خودی» حمایت کند، مضمون چنین دفاعی سراپا خائنه و ارتجاعی و امپریالیستی خواهد بود در روسیه، پس از سرنگونی تزارسم نیز در ماهیت امپریالیستی جنگ تغییری ایجاد نشد، چرا که جنگ را همچنان بورژوازی امپریالیستی اداره می‌کرد، زیرا بلشویک‌ها و «اس

ار»ها (سوسیالیستهای انقلابی-توفان) به نمایندگی از جانب نمایندگان شوراهای کارگران و دهقانان (که در آن زمان در دست آنها بود) حاکمیت را به بورژوازی تسلیم نمودند و خود در حد مباشرین بورژوازی و در راه «تکمیل» رفرمیستی و «راه دمسازشدن» با آن در عین تبعیت از آن (نقل از اثر «لنین»: «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»-توفان) را در پیش گرفتند. پس سیاست حاکم بر جنگ - علی‌رغم شعارهای فریبنده صلح طلبی و غیره - همچنان سیاست امپریالیستی بود و بارزترین مظهر خصلت امپریالیستی جنگ از جانب روسیه، قراردادهای سری مربوط به تقسیم جهان و غارت کشورهای دیگر بود که تزار سابقاً با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه منعقد کرده بود (نقل از اثر لنین: «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»-توفان). حکومت ائتلافی، که منشویک‌ها و اس.ار.ها (سوسیال رولوسیونرها-توفان) نیز در آن شرکت داشتند، همچنان به سیاست امپریالیستی جنگ ادامه داد، چرا که هنوز هم جنگ را بورژوازی امپریالیستی اداره می‌کرد. آنان با شعار صلح به میدان آمدند، اما همچنان با همان ارتش امپریالیستی کورنیلوفی به جنگ ادامه دادند و به بلشویک‌ها می‌تاختند که چرا «نظم» ارتش را مختل می‌کنند. ولی «لنین» و بلشویک‌ها معتقد بودند که با وجود حکومت بورژوائی، صلح امکان‌ناپذیر است و پایان جنگ فقط می‌تواند از روی نقش حکومت‌های امپریالیستی عبور کند و از همین‌رو بود که آنها شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را مطرح ساختند. «لنین» می‌گفت که ماهیت جنگ امپریالیستی را نمی‌توان با «شعارهای» مذاق‌شیرین‌کن تغییر داد، این ماهیت زمانی تغییر می‌کرد که «طبقه‌ای که جنگ امپریالیستی توسط وی انجام می‌شود و به وسیله میلیون‌ها رشته (چون طبقات) اقتصادی به این جنگ وابسته است، عملاً سرنگون بشود و حکومت طبقه واقعاً انقلابی، یعنی پرولتاریا جایگزین آن گردد...» (نقل از اثر لنین: «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»-توفان).

بنابر این ملاحظه می‌کنیم که امپریالیستی‌بودن ماهیت، سیاست و انگیزه‌های حاکم بر جنگ، شرایط لازم برای طرح تبدیل آن به جنگ داخلی است - لیکن - شرایط کافی برای فعلیت این شعار، اعتلای واقعی انقلابی در سطوح توده‌های زحمتکش و در رأس آنها طبقه کارگر و بویژه زدودن تمامی توهّمات آنان نسبت به حکومت بطور ملموس است. بدون تردید بدون چنین اعتلای انقلابی و بدون انقلاب ۱۹۰۵ خلق‌های روسیه، که بمثابة «تمرینی» عظیم بود، طرح شعار «جنگ داخلی» فقط می‌توانست یک خودکشی صرف باشد. اما این هنوز کافی نیست، بدون حزب پولادین بلشویک مسلح به اندیشه «لنین»، حزبی که نزدیک به دو دهه فعالیت علنی، غیرعلنی و نیمه‌علنی مسلحانه و غیرمسلحانه، پارلمانی و غیرپارلمانی را پشت سر نهاده و در نبرد با منشویسم و اپورتونیسم بین‌الملل اول آبدیده شده، بدون حزبی که هنوز در آستانه جنگ دارای ۴۰ هزار کادر کارکشته و آزموده است (تعداد آنها در دوران حکومت موقت به ۸۰ هزار و در آستانه قیام به ۲۴۰ هزار افزایش یافت-توفان)، بدون اتخاذ تاکتیک‌های دقیق و موشکافانه و غیره... دست یازیدن به جنگ داخلی جز آتارشی چیز دیگری نمی‌توانست باشد. «کلاوتس» سردار بزرگ نظامی به درستی می‌گوید که «جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است». این سخن بدان معناست که در اثر رشد ناموزون سرمایه‌داری و برهم خوردن توازن قوا، در آستانه جنگ، نخست مبارزه بر سر کسب منافع بیش‌تر، در همه عرصه‌ها از طریق مبارزه دیپلماتیک، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به پیش می‌رود و کار به جایی می‌رسد، که تقسیم منافع بر اساس توازن قوای واقعی جدید نمی‌تواند صورت پذیرد و یکی از رقبا و یا گروهی از آنها، به زیر بار دیده‌پوشی از سهمیه خویش

به نفع طرف مقابل نمی‌رود و آتوق اسلحه است که حرف آخر را می‌زند و نشان می‌دهد. که کدام طرف به علت توانایی بیش‌تر و قدرتمندی، نقش سرکردگی و تقسیم سهام و غنایم را به عهده می‌گیرد. همه چیز سرانجام در میدان نبرد و در نتیجه زورآزمایی نظامی تعیین می‌گردد. جنگ‌های محلی نظامی و دو جنگ جهانی، حاکی از این واقعیت بوده‌اند. پس برای شناختن ماهیت جنگ‌ها باید منافع و سیاست‌های قبل از آنرا شناخت. یعنی آن سیاست‌هایی که به علت کسب منافع منجر به جنگ شده است. بر اساس شناخت از این سیاست‌هاست که می‌توان ماهیت جنگ‌ها را تعیین کرد و به موضع‌گیری درست دست زد. «لنین» در کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» می‌نویسد: «... در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴ ۱۹۱۸ از هر دو طرف، جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارت‌گرانه، راهزانه) یا جنگی بود که به خاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه مالی و غیره برپا شد. زیرا بدیهی است اثبات چگونگی جنبه حقیقی اجتماعی یا به عبارت صحیح‌تر جنبه حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی طبقات فرمانروای کلیه کشورهای محارب جستجو نمود، نه در تاریخ دیپلماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثال‌ها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق‌العاده پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه می‌توان مثال‌ها و اطلاعات گوناگونی به میزان فراوان برای تأیید هر نوع حکمی پیدا کرد)، بلکه حتماً باید مجموعه‌هایی از مدارک مربوط به مبانی زندگی اقتصادی کلیه کشورهای محارب و کلیه جهان را مورد بررسی قرار داد.» (نقل از پیشگفتار ترجمه فرانسوی و آلمانی (این پیشگفتار برای نخستین‌بار تحت عنوان «امپریالیسم و سرمایه‌دار» در «انترناسیونال کمونیستی»، شماره ۱۸، اکتبر ۱۹۲۱ منتشر گردید (ص ۶)). جنگ‌های امپریالیستی، جنگ‌هایی با ماهیت غارت‌گرانه برای رقیب کشورها و به بردگی کشیدن ملت‌ها هستند. جنگ‌های تجاوزکارانه استعماری، که قبل از انقلاب اکتبر وجود داشتند، ماهیتاً با جنگ‌های امپریالیستی میان امپریالیست‌ها فرقی نمی‌کردند. ماهیت جنگ را باید از روی اهداف جنگ تعیین کرد و نه بر اساس تخیلات و جهت باد و نوع شعارها و ادعاهایی که می‌کنند.

چهارم: می‌شود به صورت غیرعلمی، با هوچی‌بازی در مورد تعیین ماهیت جنگ، به ایدئولوژی رژیم و تعیین ماهیت «امپریالیستی» گفته فلان آیت‌الله و یا به واکنش قابل فهم فلان نظامی و یا مقام مسئول ایران متوسل شد و بر گفتار آنها تعبیرات مغرضانه و یا سفیهانه خود را الصاق کرد، ولی از این گفتار بی‌پایه، ماهیت جنگ استنتاج نمی‌شود. اگر «دونالد ترامپ» مدافع سرمایه مالی، با سخنان تهدیدآمیز و محاصره و تحریم اقتصادی غیر قانونی‌اش بیان کند، که جلوی فروش نفت ایران را می‌گیرد و دستور کار نظامی بر ضد ایران را در کشوی میز کارش می‌گذارد و هواپیمای بی‌سرنشین به ایران می‌فرستد و به صورت بی‌شماره و غیرقانونی به حریم فضایی ایران تجاوز کند، یا آمریکا با ترور «سردار سلیمانی» و یا تأیید ترورهای در ایران توسط آمریکا، که توسط دست پنهان «موساد» صورت گرفته‌اند، نشان داد به دنبال چیست، آتوق باید این تهدیدات و انگیزه‌های غارت‌گرانه امپریالیستی آمریکا را جدی گرفت و آنها را غیرعادلانه و ناموجه تعبیر کرده ولی اگر یک نظامی ایران در مقابل این تهدیدات و اعزام ناوگان عظیم نظامی امپریالیست آمریکا، فرانسه و انگلیس به خلیج فارس و نه به خلیج مکزیک، که واقعیت هستند و نه ادعا و تخیل، واکنش نشان داد و اظهار داشت ... **ادامه در صفحه ۵**

بر چه اصولی... دنباله از صفحه ۴

در مقابل اقدامات مداخله‌جویانه شما، ما نیز تنگه هرمز را می‌بندیم، از این واکنش منطقی و قابل فهم نمی‌شود، اگر منطقی در کار باشد، به جنگ طلبی رژیم جمهوری اسلامی ایران رسید. با این منطق مسخره و موزیانه اگر دولتی اعلام کرد ما به کشور مفروض حمله نظامی می‌کنیم و کشور مفروض نیز اعلام کرد ما هم از خودمان مسلحانه دفاع خواهیم کرد، نمی‌شود نتیجه گرفت هر دوی این ممالک جنگ طلب‌اند، جنگ افروزانند و هر دو از کاربرد اسلحه دفاع می‌کنند، نمی‌شود با استدلال‌ات تبلیغاتی امپریالیست‌ها، با به دور انداختن عقل و منطق خود، هم سخن شد و در کُر جمعی ارتجاع جهانی و تبلیغات انحصاری رسانه‌ای آنها شرکت کرد.

خوب است برای شناخت انگیزه‌های جنگ، که انگیزه‌های امپریالیستی است، به نقل قولی از «تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» رجوع کنیم. «... آلمان که خودش را برای جنگ امپریالیستی آماده می‌کرد، می‌خواست از انگلیس و فرانسه مستعمرات و از روسیه، اوکراین، لهستان و کشورهای کرانه بالتیک را بگیرد. آلمان راه‌آهن بغداد را ساخته، فرمانروائی انگلیس را در شرق نزدیک مورد تهدید قرار می‌داد. انگلیس از افزایش تسلیحات دریائی آلمان می‌ترسید. روسیه تزاری برای تقسیم ترکیه کوشش می‌نمود آرزوی تصرف بغازها، که دریای سیاه را به دریای مدیترانه وصل می‌کند (داردانی) و تصرف استانبول را در سر داشت. تصرف گالیسی یعنی یک قسمت اتریش-هنگری نیز جزو نقشه‌های حکومت تزاری بود. انگلیس سعی داشت رقیب خطرناک خود - آلمان را که کالاهایش پیش از جنگ روز به روز میدان کالاهای انگلیس را در بازارهای دنیا تنگ‌تر می‌ساخت، به وسیله جنگ شکست دهد. علاوه بر این انگلیس قصد داشت، بین‌النهرین و فلسطین را از جنگ ترکیه در آورده و در مصر محکم پای بر جا شود. سرمایه‌داران فرانسه سعی می‌کردند حوضه سار و الزاس لورن را که دارای ثروت‌های ذغال سنگ و آهن است و آلمان‌ها آن را در جنگ سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱ از فرانسه سلب کرده بودند، از آلمان پس گرفته، متصرف شوند. بدین طریق تناقضات شدیدی که بین دو گروه دولت‌های سرمایه‌داری وجود داشت، منجر به جنگ امپریالیستی شد. این جنگ غارتگرانه که برای تقسیم مجدد جهان بود، به منافع همه کشورهای امپریالیستی برمی‌خورد، این بود که بعدها ژاپن، کشورهای متحد آمریکا و عده‌ای از دولت‌های دیگر به این جنگ کشانده شدند. جنگ، جنگ جهانی شد. جنگ امپریالیستی از طرف بورژوازی با استتار کامل از ملت‌های خود آماده می‌گردید. هنگامی که جنگ در گرفت هر یک از حکومت‌های امپریالیستی سعی می‌کردند مدلل نمایند که وی به همسایه‌های خود هجوم نیاورده، بلکه به وی هجوم کرده‌اند. بورژوازی مقاصد حقیقی جنگ و خصلت امپریالیستی و استیلاگرانه آن را پنهان کرده و به همین وسیله ملت را فریب می‌داد. طبیعی بود که طبقه کارگر و توده ستم‌دیده نمی‌بایست جان خویش را در راه منافع امپریالیست‌ها و برده‌کردن سایر ملل از دست بدهند. آنها باید کاری می‌کردند که به این وضعیت یکبار برای همیشه خاتمه داده شود و این کاری بود که بلشویک‌ها کردند. حال جنایتکارانه است که کسی چنین وضعیتی را با شرایط تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع سیاه منطقه به ایران قیاس کند و از آن به همان نتایج جنگ داخلی در زمان جنگ جهانی اول برسد و خودش را انقلابی جا زند. کسانی فقط بر این تئوری من‌درآوردی و خائنه‌انصرار می‌ورزند که ریگی در کفش دارند.

پنجم و در پایان: ایران برعکس تحلیل‌های عده‌ای «چپ‌انما و بی‌سواد سیاسی کشور امپریالیستی نیست، حتی سرمایه‌داری در آن نیز در همه زمینه‌ها هنوز انکشاف کافی را نیافته است، چه برسد به اینکه سرمایه‌داری ایران به عالی‌ترین مرحله رشد خود، یعنی به مرحله سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی تحول پیدا کرده باشد و سیاست‌اش بر اساس سیاست سرمایه مالی تعیین شود، ایران در هیچیک از گروه‌بندی‌های امپریالیستی برای غارت جهان و تقسیم غنایم شرکت ندارد، حتی امپریالیست‌ها ایران را به این دسته‌بندی‌های خود راه هم نمی‌دهند. برعکس ایران همیشه برای امپریالیست‌ها لقمه چرب و نرمی بوده است که بر سر تسلط بر آن، امپریالیست‌ها با هم درافتاده‌اند. سخن بر سر تسلط بر ایران و غارت ایران است. رژیم حاکم در ایران صرف‌نظر از ماهیت فاسد، ارتجاعی و ستمگرانه خویش، تنها از موجودیت و استقلال سیاسی خود دفاع می‌کند. کمونیست‌ها باید تنها بر این اساس تاکتیک‌های انقلابی خویش را تعیین کنند. وضعیت ایران به شرایط روسیه در جنگ اول جهانی شباهتی ندارد، بلکه بیش‌تر به شرایط جنگ ضد ژاپنی در چین شبیه است، با این تفاوت که کمونیست‌های ایران نه ارتش سرخی دارند و نه شخصیتی مورد احترام مردم، به نام «مائو تسه دون» که به عنوان نیروئی مستقل و قدرتمند در محاسبات سیاسی به کار آید و امکان مانور سیاسی، به اتکاء این نیروی نظامی و حمایت مردمی در چین و حمایت شوروی در عرصه جهانی دارا باشد. با کوربینی سیاسی کسی انقلابی نمی‌شود. تئوری جنگیدن با هر دو قطب ارتجاع و توسل به جنگ داخلی در ایران یک تئوری ضدانقلابی و غیرطبقاتی و ناقض ماهیت تجاوزکارانه و غارت‌گرانه امپریالیسم است که از جانب دار و دسته‌های «منصور حکمت» در ایران برای اسارت خلق ما ساخته و پرداخته شده است. متأسفانه در میان نیروهای اپوزیسیون ایران بخش‌های صمیمی نیز وجود دارند که به کینه این مسائل واقف نیستند و به نتیجه عملی نهائی این تئوری‌های ارتجاعی و شبه انقلابی فکر نکرده‌اند. آنها در راهی گام گذاشته‌اند که «منصور حکمت» نشان داده است. هدف وی حذف لنینیسم و تطهیر امپریالیسم بود. برای وی تنها میلیتاریسم آمریکا وجود داشت که می‌شد بر ضد آن مبارزه کرد. وی مخالف ایجاد یک جنبش وسیع ضدامپریالیستی بود. جنبش ضد میلیتاریستی باید جایگزین مبارزه ضدامپریالیستی می‌شد. وی تمام مبارزه اجتماعی را از مضمون طبقاتی آن جدا کرد و به خورد جنبش کمونیستی ایران داد. این مجموعه هنوز از تئوری‌های «منصور حکمت» تغذیه می‌کند و بیمار است. این عده چه بخواهند و چه ناآگاه باشند، در کنار امپریالیسم قرار دارند. آنها خودشان را پشت نقاب مبارزه علیه جنایات جمهوری اسلامی پنهان کرده‌اند و کسانی را که بر ضدامپریالیسم و صهیونیسم برای آزادی ایران پیکار می‌کنند، مدافعان جمهوری اسلامی قلمداد می‌کنند تا همدستی خویش را با همه سازمان‌های ساخته و پرداخته امپریالیستی، که در زیر عناوین پرطمطراق «حقوق بشر» و یا «حقوق قومیت‌ها»، «ادیان اقلیت» و یا سازمان‌های مشکوک «توسعه دموکراسی» و... پنهان کرده‌اند، پوشانند. برای آزادی مردم ایران و نابودی استثمار تنها یک راه وجود دارد و آنهم پیوند مبارزه دموکراتیک با مبارزه ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی است.

مبارزه در راه سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برای سوسیالیسم صورت می‌گیرد و نه فقط برای تغییر رژیم. این مبارزه تنها با دست مردم ایران اکثریت کارگران و زحمتکشان و تحت رهبری حزب واحد لنینی طبقه کارگر عملی و انقلابی است و این امر از مبارزه بر ضدامپریالیسم و صهیونیسم می‌گذرد. *

سخنی پیرامون... دنباله از صفحه ۳

از ایران بودند. آنچه که ماهیت انقلاب ۵۷ را تعیین می‌کرد، اهداف دموکراتیک و ملی بود که انقلاب ایران در دستور کار خود قرار داده بود و به یکی از بخش‌های مهم آن دست یافت، یعنی سقوط شاه و دربار و بیرون راندن امپریالیسم از کشور و کسب استقلال سیاسی. انقلاب ایران بدین لحاظ خصلت ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی داشت و به سلطه امپریالیسم آمریکا در تمامی عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی نقطه پایانی گذارد و به یک معنا انقلابی بود ملی و ضدامپریالیستی و دموکراتیک که بهار آزادی را به ارمغان آورد و ارکان ارتجاع منطقه را به لرزه انداخت. انقلاب ایران همچنین الهام‌بخش همه خلق‌های در بند جهان علیه امپریالیسم بود. اینکه انقلاب در عرصه حقوق دموکراتیک درهم شکست و ناتمام باقی ماند، ذره‌ای از عظمت این انقلاب نمی‌کاهد. لذا شادی و سرور مردم از به سرانجام رساندن انقلاب و سرنگونی حکومت وابسته به امپریالیسم شاه به حق مایه افتخار و سربلندی ملتی است که بیش از ۲۵۰ سال بود که برای رهایی خود از یوغ بیگانه مبارزه می‌کرد. نه این انقلاب را می‌توان با «انقلاب» موهومی سوریه مقایسه کرد و نه شادی زودگذر آن عده از کسانی را که «آزادی» خود را از امپریالیسم و صهیونیسم، از دستان داعشیان و القاعده، این متوحش‌ترین پیاده نظام غرب دریافت کرده‌اند. کسانی که در سال ۲۰۱۱ در پی ویرانی لیبی و «بهار عربی» از مداخلات امپریالیستی در سوریه به عنوان «انقلاب» سوریه یاد کردند و عملاً توحش «داعش» را بر دیکتاتوری «اسد» ترجیح دادند، امروز هم به قدرت رسیدن «احمدحسین الشرح» موسوم به «ابومحمدالجولانی»، رهبر هیئت «تحریرالشام» را به عنوان پیروزی «جنبش انقلاب سوریه» به مردم سوریه تبریک گفتند همانطور که «ابومحمدالجولانی» خطاب به مردم سوریه از آنها خواست «تا برای ابراز خوشحالی به خیابان‌ها بیایند!»

آن «چپ‌ی» که اشغال سوریه توسط تروریست‌های داعشی را یک فرصت برای «سوریه‌ای مستقل، آزاد و دموکراتیک» تلقی می‌کند، و بی‌پروا می‌نویسد که «ای کاش میهن ما هم اینچنین «سوریه‌ای» شود!» تاریخ از او به نیکی یاد نخواهد کرد! فاجعه‌ای که اکنون در سوریه جریان دارد، نه «انقلاب» است و نه جای شادی دارد، یک ابتذال و درماندگی سیاسی و افشاگر اپوزیسیونی است که عزم خود را جزم کرده تا در پارکابی امپریالیسم و صهیونیسم، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون سازد. چنین اپوزیسیونی مایه ننگ است و بس! *

توضیحی به خوانندگان

با توجه به اهمیت درج مطالب روز با عرض پوزش ناچار شدیم مقاله «استالین پرچم است و مجدداً پی می‌خیزد (بخش پنجم) را به شماره بعد محول کنیم.

کمک‌های مالی

آلمان: بهمن ۱۰۰ یورو، پروین ۱۰۰ یورو، مریم ۱۰۰ یورو
آمریکا: نکیسا ۱۰۰ دلار
سوئد: بابک ۱۲۰۰ کرون، فروش بامداد ۱۰۰۰ کرون
فنلاند: داور ۱۰۰ یورو

تئوری «مبارزه دو قطب ارتجاع»، تئوری صهیونیسم برای تخطئه مبارزه مردم فلسطین است

در دفاع از... دنباله از صفحه ۸

صهیونیستی به مرزها و سربازانش را نداشت؟ چرا کشورهای خواهان عادی سازی روابط با اسرائیل، سفارتخانه‌های رژیم صهیونیستی را حتی برای اعتراض به جنگ و همبستگی با فلسطین تعطیل نکردند، در حالی که کشورهای آمریکای لاتین، که نه پیوند ملی با فلسطین دارند و نه پیوند مذهبی، بلکه فقط پیوند انسانی با محتوای همبستگی بین‌المللی دارند، سفارتخانه‌ها را بستند؟ رژیم‌های شرم و خیانت هیچ کدام از این کارها را انجام نمی‌دهند و نخواهند داد زیرا منافع آنها مطابق منافع ملت خود و مردم فلسطین و مردم منطقه نیست، بلکه مطابق منافع موجودیت صهیونیستی و آمریکا و امپریالیست‌های غربی است. بنابر این، آنها فقط از ارتش قدرتمند خود برای سرکوب و تحت سلطه درآوردن مردم خود استفاده می‌کنند و یا به دستور اربابان به رهبری امپریالیسم آمریکا در میان خود جنگ راه می‌اندازند؛ همانطور که در لیبی، سوریه، یمن و عراق کردند و مبالغ هنگفتی در خدمت به اهداف آمریکا، بریتانیا و رژیم اسرائیل غاصب صرف کردند. تعیین دشمن اصلی در هر مرحله از مبارزه و در عین حال زیر نظر داشتن دشمنان احتمالی خلق‌های ما باید به این واقعیت‌ها پی‌برند که دشمن اصلی آنها امروز اتحاد امپریالیسم غربی - صهیونیسم-ارتجاع عربی است. بر این اساس لازم است که از جدی بودن خطرات درگیری‌های کنونی آگاه باشیم. پیروزی ائتلاف سه جانبه، منطقه را به مرحله تاریکی سوق خواهد داد که در آن مردم زجر و شکنجه و تحقیر بی‌سابقه‌ای را تجربه خواهند کرد؛ مرحله‌ای که در آن حاکمیت مردم نقض، اموالشان غارت و حیثیت‌شان پایمال می‌شود. لازم به تذکر است که داغی آتش تنور ائتلاف امپریالیسم آمریکائی- صهیونیستی حد و مرزی ندارد، و حتی دامن برخی از عوامل فعلی خود را نیز خواهد گرفت. در این زمینه کافی است به اظهارات «تانیاهو» و برخی از وزرای او گوش فرا دهید تا به حقیقت آنچه امروز بر روی زمین می‌گذرد و به اهداف این جنایت‌کاران پی‌برید. آنها به طور آشکار اعلام می‌کنند که توسعه‌طلبی‌هایشان نه تنها به تمام فلسطین، بلکه به لبنان، اردن، سوریه، عربستان سعودی، عراق و مصر و با هدف رسیدن به مرزهای موعود «اسرائیل بزرگ» گسترش خواهد یافت. اینها اظهارات صهیونیست‌های افراطی است که در مقابل دیدگان واشنگتن، لندن، پاریس، برلین و رم و همچنین زیر گوش «سیسی»، «بن سلمان» و به طور کلی شاهزادگان خلیج فارس بیان می‌شوند. بنابر این، پروژه امپریالیستی و ارتجاعی آمریکائی - صهیونیستی در منطقه کاملاً واضح است. این پروژه شامل تغییر شکل نقشه منطقه بر اساس منافع شرکت‌های بزرگ انحصاری سرمایه‌داری چند ملیتی است. بنابر این، منافع خلق‌های عرب در پیروزی مقاومت و شکست نهاد صهیونیستی و حامیان آن به رهبری امپریالیسم آمریکا، که مستقیماً در تجاوزات شرکت دارند، نهفته است. «مقاومت» امروز افتخار خلق‌هاست و بیانگر اوج وجدان بشریت است. بدون مقاومت، دشمن صهیونیستی مدت‌ها پیش کل منطقه را بلعیده بود. دشمن جنایتکار امپریالیستی - صهیونیستی اصلاً به مذهب، فرقه، نژاد، زبان و تعلقات عقیدتی، سیاسی و تشکیلاتی اعضای «مقاومت» نمی‌اندیشد. تنها چیزی که برای صهیونیسم مهم است کیفیت مقاومت اعضای «مقاومت» است. بنابراین برای آن فرقی بین سنی، شیعه، دروزی، مسیحی یا یهودی نیست، برای آن نه بین یک کمونیست، یک سوسیالیست،

یک ملی‌گرا، یک اسلام‌گرا، یک اتحادیه‌گرا یا یک فعال حقوق بشر فرقی وجود دارد و نه بین یک سفیدپوست و یک سیاهپوست یک عرب، یک فارس، یک کرد، یک بربر، یک آمریکائی، یک فرانسوی یا ژاپنی. هیچ فرقی بین روزنامه‌نگار، روشنفکر و محقق وجود ندارد، همان طور که بین زن / مرد و پسر / دختر و مرد کهنسال / زن کهنسال تفاوتی نیست. همه آنها یکی هستند و سرنوشت‌شان یکی است؛ نابودی فیزیکی. چه عضو مقاومت با شرکت در عملیات باشید، چه حامی گفتاری و رسانه‌ای، چه نزدیکی خویشاوندی یا طایفه‌ای یا فرقه‌ای با عضوی از «مقاومت»، همگی گناهکار هستند.

منافع اعراب و مردم کل منطقه، رد هرگونه تجاوز به ایران و رد هر جنگ منطقه‌ای است که در آن مردم اولین و آخرین قربانیان آن هستند. ساده‌لوحانه و احمقانه است که باور کنیم حمله به ایران کوچک‌ترین منفعتی برای اهل سنت، اعراب، اکراد، بربرها یا سایر اقوام، ملیت‌ها، اقلیت‌ها و فرقه‌ها دارد. برعکس، همه آنها قربانی آمریکا، وحشی‌گری غربی - صهیونیستی خواهند شد. اغراق‌آمیز نخواهد بود اگر بگوئیم حمله به ایران و سرنگونی رژیم آن، با فرض امکان تحقق آن، که آن را ما ناممکن می‌دانیم، تنها مقدمه‌ای برای حمله به بقیه رژیم‌های منطقه خواهد بود که اکنون شاهد جنگ برای نابودی غزه و فلسطین و همچنین تجاوز به لبنان و ترور رهبران «مقاومت» به رهبری «سید حسن نصرالله» هستند. اعراب مرتجع منتظر ساعتی هستند که تجاوز به ایران آغاز شود، نه تنها به این دلیل که پروژه صهیونیستی، در نگاه سران وحشی و بی‌اعتنا به زندگی و جان دیگران، مستلزم غارت کشورهای دیگر است، بلکه به این دلیل که صهیونیست‌ها و بزرگ‌ترین شریک آنها، امپریالیست‌های آمریکائی، دغدغه دیگری جز دستیابی به برتری مطلق «موجودیت صهیونیستی» ندارند تا آنها را پس از حمله به ایران و تخریب و به انقیاد کشاندن آن به سوی عربستان سعودی و به ویژه مصر سوق می‌دهد تا آنها را نیز تحت کنترل کامل خود درآورند. دشمن واقعی مردمان منطقه با ملیت‌ها، مذاهب و فرقه‌های مختلف ایران نیست، بلکه دشمن امپریالیستی - صهیونیستی و عوامل آن در منطقه است. بنابر این، بدون ضربه زدن به منافع امپریالیستی به رهبری آمریکا در منطقه، بدون حذف رژیم صهیونیستی، به عنوان یک دولت، نهادها و ارتش، و در نهایت بدون خلاصی از شر این رژیم‌های خیانت‌کاری که با آنها همکاری می‌کنند، هیچ رهایی و پیشرفت و آزادی برای مردم ما حاصل نخواهد شد. برای رسیدن به این هدف، امروز خلق‌ها باید در کنار «مقاومت» بایستند، جنگ نسل‌کشی در غزه را متوقف کنند، سفیران نهاد صهیونیستی را از همه جا بیرون بزنند و سفارتخانه‌های آنها را ببندند. مردم همچنین باید خواهان برکناری سفیر آمریکا، رد تجاوز به ایران و رد گسترش جنگ در منطقه که تهدیدی برای صلح جهانی است شوند. همچنین باید خواهان و حتی تحمیل - با بکارگیری تمامی ابزارهای سیاسی و نظامی - مطالبه تخلیه پایگاه‌های نظامی و اخراج ناوگان جنگی از منطقه بود. بدیهی است که وقتی این را می‌گوئیم به معنای تسلیم شدن در برابر رژیم ایران یا عدم مقاومت در برابر هر اقدام تهاجمی، که علیه کشوری در منطقه انجام دهد، مسئله‌ای که در حال حاضر موضوعیت ندارد، نیست. امروز، انگیزه تهدید و تعرض به ایران و تلاش برای تحقیر یا کشاندن آن به جنگ جهانی به هیچ امری ربط ندارد جز مورد تهدید قرارگرفتن منافع امپریالیسم غربی

- آمریکایی و صهیونیسم توسط ایران. حمایت ایران از مقاومت و بیان علنی ضدیت با موجودیت صهیونیستی و خواست محو آن از یکسو و اتحاد با دو قدرت روسیه و چین، که هژمونی امپریالیسم آمریکا بر جهان را تهدید می‌کنند، از سوی دیگر، نیز از عواملی هستند که دشمنی با ایران را برانگیخته‌اند. از این منظر، مردم ما باید دشمن اصلی را که امروز موجودیت آنها را تهدید می‌کند، شناسایی کنند. علاوه بر این، نیروهای انقلابی با گرایش‌های مختلف خود، اعم از نیروهای سوسیالیست و چپ باید درک کنند که مسئله اصلی امروز در منطقه ما، مسئله ملی است، گرچه در همه کشورهای منطقه ما این مسئله وجود دارد، اما با شدت بیشتری در فلسطین، با توجه به ویژگی استعماری خاص آن، مطرح است. بدون حل این مسئله - با در نظر گرفتن شرایط هر کشور و میزان توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن، - هیچ آزادی برای مردم ما و خلق‌های منطقه، هیچ کنترل بر ثروت، هیچ تعیین سرنوشتی، هیچ پیشرفتی، هیچ دموکراسی و عدالت اجتماعی و هیچ رهایی برای زنان و جوانان آنها بوجود نخواهد آمد.

شکی نیست که یکی از ویژگی‌های منطقه ما، با توجه به موقعیت استراتژیک و ثروت فراوان و بازار وسیع آن، در مرکز قرارگرفتن درگیری خطرناک بین‌المللی، امپریالیستی و هژمونیک برای ارضای طمع قدرت‌هاست. این توضیح‌دهنده ستمی است که بر مردمان منطقه تحمیل شده است. مهم‌تر از همه این نشان‌دهنده کاشت سرطان صهیونیسم در بدن منطقه است. بدیهی است که این آزمندی و بکارگیری تاکتیک‌های مختلف امپریالیستی می‌توانند ما را گمراه کنند. بنابر این در حالی که با دشمن اصلی، یعنی امپریالیسم و صهیونیسم غربی و عوامل آنها روبرو هستیم، باید چشمان خود را به روی همه کسانی که به منطقه می‌آیند، باز نگه داریم. مردم ما حق دارند در مورد موضع شست برخی از قدرت‌های بزرگ سلطه‌گر و امپریالیستی، به ویژه چین و روسیه سؤال کنند. آیا واقعاً چین قادر به انجام هیچ کاری برای پایان دادن به جنگ نسل‌کشی در غزه و تجاوز به لبنان نیست، جز رأی دادن به این یا آن قطعنامه در شورای امنیت؟ ما این طور فکر نمی‌کنیم. در این دنیایی که قدرت‌های مختلف سرمایه‌داری بر سر مناطق نفوذ می‌جنگند، می‌بینیم که موضع آنها مطابق با منافع‌شان تکامل می‌یابد. به بیان واضح‌تر و برای مثال، آیا چین نمی‌توانست با توقف معاملات تجاری خود با اسرائیل و خارج کردن سرمایه عظیم خود در آنجا، به رژیم صهیونیستی فشار آورد؟ ارقام نشان می‌دهند که چین از سال ۲۰۲۰ تا کنون به بزرگ‌ترین صادرکننده کالا به نهاد آپارتاید تبدیل شده است و ارزش سرمایه‌گذاری‌های آن به ۱۹ میلیارد دلار می‌رسد. این سرمایه‌گذاری‌ها در بخش فناوری پیشرفته و پروژه‌های زیرساختی مانند بندر حیفا و تراموا از جمله «خط قرمز» که از دشت ساحلی فلسطین اشغالی عبور می‌کند و به سمت شهرک‌های یهودی‌نشین می‌رود، صورت گرفته‌اند. چرا چین حتی یک قدم به نفع غزه و مردم فلسطین برنداشته است؟ چرا مانند سایر کشورهای آمریکای لاتین (شیلی، برزیل و ...) سفیر رژیم صهیونیستی را اخراج نکرده است؟ چرا مانند سایر کشورها در شکایت خود علیه نهاد صهیونیستی در دادگاه بین‌المللی دادگستری به آفریقای جنوبی نیویست؟ چرا این همه تسلیم در برابر منافع ملی خود؟ آیا در این ... ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیسم، صهیونیسم و متحدان تروریست‌شان از ایران کوتاه باد!

در دفاع از... دنباله از صفحه ۶

جنگ فقط منافع خود و دخالت غول آمریکائی در خاورمیانه را در نظر می‌گیرد که خود باعث تضعیف او در دریای چین و آسیا می‌شود؟

در مورد روسیه هم همینطور، این کشور خود درگیر جنگ علیه اوکراین و ناتو است. این جنگی است که در آن مردم روسیه و اوکراین به خاطر تضاد منافع بین قطب روسیه و غرب و تلاش برای حفظ نفوذ و هژمونی‌شان قربانی می‌شوند. روسیه، اگر واقعاً در حمایت از آرمان فلسطین جدی می‌بود، چرا با اتخاذ یک تصمیم «قاطع» علیه نهاد صهیونیستی اقدامی ننمود؟ چرا روابط خود را با آن قطع نکرد و یا حتی برای اعتراض سفیر خود را فرخواند؟ چرا در محاکمه اسرائیل در دادگاه بین‌المللی عدالت، به آفریقای جنوبی نیبوست؟ چرا منافع تجاری خود را قطع و یا کاهش نداد؟ آیا این هم از حفظ منافع ملی ناشی نمی‌شود؟ البته همین مشاهدات در مورد رژیم «اردوغان» نیز صدق می‌کند. یکی از «خواص» «طوفان الاقصی» این است که رژیم «اردوغان» را افشا نمود و ماهیت عوام‌فریبانه گفتار آن را آشکار کرد. تکیه بر نیروی خود و حامیان «مقاومت» باید شعار اصلی جنبش‌ها باقی بماند

منظور از تأکید بر همه این نکات، منحرف کردن توجه از دشمن اصلی، امپریالیسم و صهیونیسم غربی و عوامل آن در منطقه و یا دعوت به رفتار برابر با قدرت‌های مختلف بین‌المللی و وارد شدن به درگیری با آنها نیست. ما این را می‌گوئیم تا مردم ما و نیروهای میهن‌پرست و مخالف امپریالیسم، استعمار و صهیونیسم هوشیار باشند و بدانند دوست واقعی کیست، دوست دروغین کدام است و دشمن اصلی کیست، تا بتوانند با هر یک از آنها روابط مناسب را تعیین کنند و اجازه ندهند که آنها فریب‌شان بدهند. در این نکات از آنها خواسته می‌شود که در درجه اول به نیروهای خود و جنبش مردمی، نیروهای انقلابی و مترقی و بیش‌تر به حامیان صلح تا به رژیم‌ها تکیه کنند. این امر مانع از آن نمی‌شود که از تناقضات موجود در صحنه بین‌المللی به نفع جنبش استفاده کرد.

خلق‌ها به خاطر منافع مشترک و بخاطر آرزو و آرمان مشترک برای زندگی در صلح و برادری از یکدیگر حمایت می‌کنند. یکی از خصوصیات «طوفان الاقصی» این است که درخشندگی جنبش جهانی ضدامپریالیستی را بازگرداند، امری که پس از جنگ ویتنام تاکنون دیده نشده است. اما باید اذعان داشت که جنبش حمایت و همبستگی در جهان عرب، اگر جناح‌های مقاومت در لبنان، یمن و عراق و همچنین جنبش مردمی در اردن، مراکش و بحرین را کنار بگذاریم، ضعیف و پایین‌تر از آن سطحی است که در قلب کشورهای امپریالیستی اتفاق افتاده است. حتی جنبش جوانان دانشجو هم به آن سطح جنبش دانشجویان کشورهای امپریالیستی بویژه آمریکا و انگلیس ترسیده است. آنچه در مورد جوانان می‌گوئیم در مورد جنبش‌های کارگری و سندیکائی و همچنین جنبش‌های زنان و جنبش‌های فرهنگی صدق می‌کند.

گرچه شرایط اسفناک مردم عرب در این زمینه نقش داشته‌اند، اما این برای توجیه ضعف جنبش همبستگی کافی نیست؛ به خصوص که کشتار اخیر مردم فلسطین بیش از یکسال است که ادامه دارد. این امر بر دوش نیروهای میهن‌پرست، انقلابی و مترقی، ضدامپریالیست و ضدصهیونیست مسئولیت ویژه‌ای محول می‌کند. ما هم آنچه لازم بود را انجام نداده‌ایم و باید این ضعف را برای بهبود وضعیت خود و مردم جبران کنیم. بسیج حول مسئله فلسطین و مقابله با تجاوز به مردم لبنان عواملی هستند برای احیای روحیه و فعالیت جنبش سیاسی و اجتماعی در کشورهای منطقه و برای مقابله با رهبران، ستمگران و استثمارگران و برداشتن گامی در راه آزادی خلق‌ها.

پیروزی در نبرد برای آگاهی در این زمینه از اهمیت بالائی برخوردار است. رویارویی با ماشین تبلیغاتی لابی امپریالیستی - صهیونیستی کافی نیست، باید با ابزارهای تبلیغاتی عربی - اسلامی طرفدار صهیونیستی که تفرقه، سرخوردگی و روحیه شکست را تبلیغ می‌کنند، مقابله کنیم از خطرناک‌ترین ایده‌هایی که این تبلیغات ترویج می‌کنند - علاوه بر مسئول دانستن ایران برای آنچه امروز اتفاق می‌افتد که با هدف تیره موجودیت صهیونیستی و جرم‌انگاری مقاومت صورت می‌گیرد - عبارت‌اند از: «مقاومت بیهوده است» و «طوفان الاقصی تحقق آرمان فلسطین را به عقب انداخت و حتی باعث نکت - فاجعه جدیدی شد» و... اینها تبلیغات ارتجاعی خطرناکی است که فقط در خدمت دشمنان است. مقاومت افتخار خلق‌ها و بیان سرزندگی و الهام‌بخش آزادی آنهاست. خلق‌هایی که مقاومت نمی‌کنند، محکوم به برده ماندن‌اند. اینکه در مبارزه خلق‌ها و جنبش‌های مقاومت امکان باخت هست، منطق تاریخ است. هیچ آزادی، رهائی یا رستگاری بدون فداکاری وجود ندارد. دشمنان آزادی، مردم و بشریت و در این مورد، امپریالیسم غربی - آمریکایی، صهیونیسم، به سطح بی‌سابقه‌ای از وحشی‌گری و سبعت رسیده‌اند و بدون فداکاری نمی‌توان آنها را شکست داد. اما پیروزی خلق‌ها اجتناب‌ناپذیر است، همانطور شکست دشمنان آنها نیز اجتناب‌ناپذیر است و این فقط یک مسئله زمانی است چه کسی تصور می‌کرد که الجزایر پس از ۱۳۲ سال استعمار نفرت‌انگیز فرانسه آزاد شود؟ چه کسی فکرش را می‌کرد که ویتنام پس از رویارویی با سه امپراتوری استعماری: فرانسه، ژاپن و ایالات متحده آمریکا، آزاد شود؟ چه کسی تصور می‌کرد که آفریقای جنوبی پس از ۱۶۰ سال سلطه وحشیانه نژادپرستانه آزاد شود؟ چه کسی می‌گفت که آمریکائی‌ها با متحدان آتلانتیکی خود پس از بیست سال جنگی که در آن تمامی ابزارهای وحشیانه استفاده کردند، با سرهای خمیده کشور افغانستان را ترک خواهند کرد؟ هیچ آزادی و عزت بدون درد و رنج و فداکاری بوجود نخواهد آمد. بهای رهائی در الجزایر به یک و نیم میلیون شهید، در ویتنام به چهار میلیون شهید (۸ درصد جمعیت کشور) و در آفریقای جنوبی و افغانستان به صدها هزار نفر می‌رسد. اما این خلق‌ها بر استعمار پیروز

شدند. فلسطین نیز از این قاعده مستثنی نخواهد بود. فلسطین از جنگ صهیونیسم آزاد می‌شود و در سرزمین آن کشوری سکولار و دموکراتیک ساخته خواهد شد که در آن همه ادیان؛ یهودیت و مسیحیت و اسلام، و همه فرقه‌ها، عقاید و باورها در کنار هم زندگی خواهند کرد. آزادی فلسطین نقطه عطفی در تاریخ خلق‌های عرب و شرط لازم برای دستیابی به وحدت آنها خواهد بود.

« باشد که مردم ما مسئولیت خود را در دفاع از فلسطین برعهده بگیرند؟

« باشد که توده‌ها برای حمایت از غزه و دختران و پسرانش خیابان‌ها را پُر کنند، برای مقاومت غزه که معادلات استراتژیک در فلسطین و منطقه را در خود انباشت کرده و آنها را تغییر می‌دهد؛ برای پیشرفت‌های بزرگی که «مقاومت» در اعماق افکار عمومی غرب ایجاد می‌کند. درحالی که برخی از نخبگان عرب هنوز اسیر تبلیغات ارتجاعی و امپریالیستی هستند.

« باشد که مردم ما نیز با حمایت از لبنان، که بهترین رهبران خود را فدای فلسطین کرد، مسئولیت خود را بر عهده بگیرند. «حسن نصرالله» در کنار «اسماعیل هنیه»، «ابوعلی مصطفی»، «عزالدین قسام» و دیگران مشعلی در تاریخ جنبش آزادی‌بخش ملی فلسطین و عرب باقی خواهند ماند.

« بگذارید مردم جهان برای جلوگیری از رژیم‌های فاسد خود، که از جنگ نسل‌کشی حمایت کرده‌اند و به کوبیدن بر طبل جنگ جهانی کمک می‌کنند، مسئولیت خود را برعهده بگیرند. یک جنگ منطقه‌ای در خاورمیانه می‌تواند به یک جنگ جهانی تبدیل شود و بشریت را به نابودی بکشاند.

« بدیهی است که ما در تونس وظایف خود را فراموش نمی‌کنیم. شروع ما، بسیج مداوم جنبش حمایت از فلسطین و فشار بر رژیم پوپولیستی به منظور جرم‌انگاری عادی‌سازی روابط با نهاد غاصب است. ما همچنین خواهان لغو کلیه قراردادهای و معاهداتی هستیم که در خدمت مردم ما و خلق‌های منطقه نیستند. از جمله، ما خواهان لغو معاهده «متحد/شریک اصلی خارج از ناتو» که درب را برای نشست مقامات تونس در کنار نمایندگان رژیم صهیونیستی در جلسات ناتوی جانیکتار باز کرد، هستیم.

« برای توقف جنگ برای نابودی غزه

* برای پایان دادن به تجاوزات علیه لبنان

* نه به جنگ علیه ایران

* نه به جنگ ویرانگر منطقه‌ای که می‌تواند به جنگ جهانی تبدیل شود و بشریت را به نابودی بکشاند*



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۲۲۱ آذر ۱۴۰۳

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

ایران، جمهوری اسلامی نیست، ایران، میهن ماست و باقی خواهد ماند

Workers of all Countries, unite!

Toufan توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No. 298 January. 2025

در دفاع از مقاومت و حق تعیین سرنوشت مردم و نه در دفاع از رژیم ایران! (بخش ۲)

حزب العمال (Parti des Travailleurs)
«حمه همایی» (تونس، ۸ اکتبر ۲۰۲۴)

رژیم‌های خائن عربی دارای ارتش‌های قدرتمند با حدود ۴ میلیون سرباز هستند که هشت برابر ارتش غاصب است. آنها تجهیزات بی‌شماری (هوابیماهای جنگی، تانک‌ها، توپ‌ها ...) دارند که چندین برابر تجهیزات نهاد صهیونیستی است: مصر و عربستان سعودی و امارات ۲۴۲۱ هوابیما و ۷۵۵۴ تانک و خودروی زرهی - رژیم صهیونیستی ۶۸۴ هوابیما و ۱۶۱۰ خودروی زرهی. اگر آنها برای فلسطین دلسوزی داشتند و نمی‌خواستند ایران به مقاومت لبنان، یمن و دیگران سلاح بدهد، پس چرا خود این نقش را بازی نکردند؟ چرا دست به هیچ اقدامی نزدند؟ چرا ارتش‌های عظیم آنها از سلاح‌های انباشته شده خود استفاده نکردند؟ چرا از تهیه دارو و غذا به غزه خودداری کردند؟ چرا از همه ابزارهای فشار از جمله نفت و گاز بر آمریکا برای توقف جنگی که با هدف نابودی ملت فلسطین راه انداخته‌اند، استفاده نکردید!

چرا مصر «سیسی» گذرگاه رفح را باز نکرد، تحقیر «تانیاهو» را برای چندین بار پذیرفت و حتی توان پاسخ به حملات باندهای ... ادامه در صفحه ۸

بر چه اصولی ماهیت جنگ را تعیین می‌کنند؟

شتاب گرفتن تحولات منطقه، ادامه نسل‌کشی در غزه، بمباران لبنان، سقوط حکومت «بشار اسد» و کسب قدرت سیاسی توسط تروریست‌های «تحریر الشام» در سوریه و خطر فروپاشی حکومت عراق و تهدیدات حمله نظامی اسرائیل به نیروگاه‌های هسته‌ای ایران بار دیگر ضرورت چگونگی تعیین ماهیت جنگ را مطرح می‌سازد. برای پاسخ به این مسأله به پنج نکته مهم می‌پردازیم تا روشن گردد کدام جنگ‌ها تدافعی و ملی‌اند و چه جنگ‌هایی تجاوزکارانه و ضد ملی و الحاق‌طلبانه.

یکم: عده‌ای در زمان تجاوز عراق به ایران در اثر نادانی تنوریک با الگوبرداری از جنگ‌های امپریالیستی و بورژوازی جنگ امپریالیستی جهانی اول به شیوه‌ای دکماتیک و بدون توجه به این اصل لنینی «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» و باید دید در چه زمانی و در چه مکانی و در چه شرایطی و با چه انگیزه‌هایی و... عملی صورت گرفته است، به ضرب نقل قول‌های بی‌سر و ته از «لنین» و «استالین» جنگ تحمیلی «صدام حسین» علیه ایران را جنگی میان دو ارتجاع توصیف کردند، که باید آن را به جنگ داخلی بدل کرد!؟ به نظر آنها جنگ از جانب ایران عادلانه نبود. باید افزود که جنگ ایران و عراق در مرحله اول که ایران قربانی تجاوز سیاست‌های شونیستی عراق و دسیسه‌های آمریکا بود، مقاومت‌اش عادلانه محسوب می‌شد. ولی در مرحله دوم که می‌خواست از راه کرمان، قدس را آزاد کند و به کشور عراق تجاوز نمود، ماهیت این جنگ ارتجاعی و غیرعادلانه شد و سرانجام نیز با نوشیدن جام زهر خمینی، به پایان رسید. ولی جنگ داخلی از جانب نیروهای هوادار جنگ داخلی از جمله دار و دسته «منصور حکمت» در آن زمان «گروه سهند» که به مبارزان کمونیست تغییر نام دادند-توفان»، و «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» و چند گروه دیگر هیچوقت انجام نشد. معلوم نشد که چرا آنها به وعده خود عمل نمی‌کنند. معلوم نبود که این شعار غیرعملی، برای آنها صرفاً یک بحث دانشگاهی بود و یا اینکه یک رهنمود عملی برای توده‌های مردم و اعضای خودشان به حساب می‌آید، تا بر اساس آن رهنمودها، مبارزه عملی طبقه کارگر شکل بگیرد؟ هواداران این شعار هرگز نیز به میدان نیامدند تا جنگ داخلی را راه بیاندازند و یا نمایشات اعتراضی در میان طبقه کارگر برای رفتن به جبهه برپا کنند. این شعار به همان راحتی که باد شده بود، بزودی ترکید و نشان داد که مطرح‌کنندگان، خود نیز آنرا زیاد جلدی نمی‌گرفتند و به غیرعملی بودن آن اذعان داشتند و گرنه باید کاری کارستان می‌کردند و ایران را نجات داده و سوسیالیسم را مستقر می‌ساختند. ذکر و خیر نیروهای آتروز مانند امروز، سرهم‌بندی کردن مشتی مسائلی بود که نفهمیده بودند و می‌خواستند به نام مارکسیسم - لنینیسم به خورد جنبش دهند. درست است که دامنه اشتباهات آن نیروها در شرایط مشخص آن زمان گسترده و عملاً خطرناک نبود و ماهیت انقلابی «سازمان پیکار» را تغییر نداد، ولی الهام از آن تئوری‌ها برای توجیه تجاوز امپریالیستی به ایران در شرایط امروز خیانت‌بار و جنایت کارانه است.

دوم: امروز با توجه به حمله اسرائیل به ایران خطر جنگ بالا گرفته است و باز هم عده‌ای از «چپ‌های» سابق شعار جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم. در این مقاله، فشرده‌ای از ماهیت و خصلت جنگ‌های امپریالیستی، به ویژه جنگ امپریالیستی جهانی اول را مطرح می‌کنیم تا به شرایط مشخص ایران در جهان امروز، بپردازیم. «لنین» و بلشویک‌ها ماهیت جنگ امپریالیستی را، که در پیش بود، از همان نخستین دهه قرن بیستم پیش‌بینی کرده بودند. این پیش‌بینی دقیقاً در رابطه با تحول در مضمون دوران بود. ما با نقل به معنا می‌افزاییم: از اوایل قرن بیستم سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری دوران امپریالیسم، یعنی عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری تحول یافت. از نقطه نظر اقتصادی، «رقابت آزاد» به «انحصار» تبدیل گردید و از نظر سیاسی، دموکراسی بورژوائی (یعنی رونیای متناسب با رقابت آزاد) به رونیای ارتجاعی که رونیای متناسب با انحصارات است، بدل شد. در دورانی که از آن سخن می‌رود، برخی از دولت‌های اروپائی و آمریکای شمالی و غیره، دیگر کاملاً به دولت‌های امپریالیستی تبدیل شده‌اند و برخی از آنها آنچنان رشدهای غول‌آسایی می‌یابند که به سرعت دیگران را پشت سر جا می‌گذارند و با سینه‌های سپر کرده و قدرافراشته خواهان تجدید تقسیم غنائم، مستعمرات و مواد خام می‌شوند. آنها می‌خواهند منابع غارت، «عادلانه» میان همه نهنگان تقسیم بشود و همین امر جنگ مابین آنان را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد - از یکسو - و از سوی دیگر ماهیت امپریالیستی جنگ را نیز مشخص می‌کند. بر همین اساس بود که سوسیال دموکرات‌ها با توجه به تحول در مضمون دوران در همان سال ۱۹۱۲ در بیانیه «کنگره بال»، تمام تصادمات محتومی را که در پیش بود، ... ادامه در صفحه ۴

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138
D64526 Mörfelden-Walldorf
E-Mail: toufan@toufan.org
Internet: www.toufan.org
Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg
BIC: PBNKDEFFXXX
Bank Account No.: 2573 3026 00
IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

حقی به عنوان «حق اشغال» وجود ندارد. اسرائیل رژیم صهیونیستی، کودک‌کش، جنایتکار و اشغالگر است